گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید محمد نسیمی از شهدای ایست و بازرسی جنگ تحمیلی رمضان

آقامحمد شهادت را در وقت اضافه کسب کرد

شکوفه زمانی

شهید محمد نسیمی، هفدهم آبان ۱۳۵۲ در تهران متولد شد. او که ۵۲ سال داشت، متأهل و دارای چهار فرزند بود و به عنوان تراشکار و تعمیرکار قطعات خودرو فعالیت می‌کرد. این شهید بزرگوار در جریان جنگ تحمیلی امریکایی - صهیونی، در تاریخ ۲۶ اسفند ۱۴۰۴، هنگام خدمت داوطلبانه در ایست و بازرسی خیابان مجاهدین اسلام، بر اثر حمله دشمن به شهادت رسید. پیکر مطهر ایشان در ۲۹ اسفند همان سال در قطعه ۴۲ گلزار شهدای بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شد.

لیلا ثابتیان، همسر شهید می‌گوید: «محمدآقا در ایست بازرسی، پس از پایان نوبتش، به درخواست هم‌رزمش دوساعت بیشتر ماند؛ او در همین وقت اضافه، به آرزوی دیرینه‌اش رسید و پاداش سبک زندگی مؤمنانه‌اش را با شهادت دریافت کرد.»



کمی از خودتان و همسر شهیدتان بگویید. ایشان در چه خانواده‌ای رشد کرده بود؟

من متولد اول فروردین ۱۳۵۷ در شهرستان داراب فارس هستم. همسرم فرزند خانواده‌ای بزرگ با هشت خواهر و برادر بود که در هفدهم آبان ۱۳۵۲ در تهران متولد شده. پدر شهید، فردی بسیار متدین و پایبند به مسائل مذهبی بود که اشتیاق وافری به شرکت در هیئت‌ها و مجالس مذهبی داشت. شهید نسیمی هم با الگوبرداری از پدر، از همان دوران کودکی در هیئت‌ها حضور فعال داشت. در هیئت قدیمی «مسلم بن عقیل»، پدر بزرگوار ایشان به میهمانان اباعبدالله الحسین (ع) چای تعارف می‌کرد و شهید نسیمی در کنار پدر، به عزاداران آقا اباعبدالحسین(ع) خدمت می‌کرد؛ ایشان حتی پس از فوت پدر نیز این سنت حسنه خانوادگی را به تنهایی ادامه داد. شهید از همان دوران نوجوانی، دلبستگی عمیقی به امام زمان(عج) داشت. هر هفته جمعه به جمکران می‌رفت و ساعت‌ها به دعا، راز و نیاز و خواندن قرآن مشغول بود. همچنین عادت داشت روزهای جمعه را به کوهنوردی برود تا در آرامش، به قرائت قرآن و مناجات با پروردگار بپردازد. از نظر شغلی، پدر ایشان جوشکار و خود شهید تراشکار بود. علاقه ایشان به مسیر معنوی بسیار عمیق بود؛ در دوران نوجوانی در جلسات آیت‌الله مجتهدی تهرانی شرکت می‌کرد و پس از وفات ایشان در جلسات «حاج آقا جاودان» حضور می‌یافت و هر هفته شرکت می‌کرد. از نظر شهید، قرائت قرآن، حضور در مجالس اهل‌بیت(ع) و عمل به فرامین الهی، از واجب‌ترین و مهم‌ترین وظایف انسان بود. وفاداری و ارادت شهید به رهبر شهیدمان هم بسیار چشمگیر بود. ایشان با تأثر از شهادت رهبر محبوبشان، می‌گفت: «جای ما دیگر اینجا نیست؛ باید به فرمان آقا عمل کنیم و در راه وطن خدمت کنیم.»

در ازدواج‌تان با ایشان چه معیارهایی داشتید؟

ازدواج من با آقای نسیمی ازدواج دوم بود و آقای نسیمی هم ازدواج دوم‌شان بود. همسر قبلی ایشان بر اثر بیماری فوت شده بودند و ایشان بسیار خانم متشخص و متدینی بودند. از ایشان سه دختر داشتند که بعد از ازدواج پیش ما زندگی کردند. واسط ازدواج ما دخترعمه شهید بود. آن موقع من در مسجد فعالیت داشتم. دخترعمه شهید هم در حوزه بسیج فعالیت داشت و من را دیده بود. آقای نسیمی وقتی به خواستگاریم آمدند اول به خاطر مسافت دوری که از شهرستان داراب فارس به تهران داشت مخالفت کردم. ایشان به من گفتند وقتی شما را دیدم شیفته شما شدم. ولی شما که جواب منفی دادید، ناامید شدم. در اتوبوس از خداوند خواستم این خانم پشیمان شوند و جواب مثبت بدهند که یک هفته دیگر قرار صحبت گذاشتیم. وقتی که با آقای نسیمی صحبت می‌کردم برای هر موضوعی که صحبت می‌کرد یک حدیث می‌آورد و این مسئله خیلی برایم جالب بود. برای همین دیگر جذب اخلاق شهید شدم و به ایشان جواب مثبت دادم.

چند فرزند از شهید به یادگار باقی مانده است؟

بنده سال ۹۲ با ایشان ازدواج کردم. حاصل ازدواجمان یک پسر شش ساله به‌نام محمدحسین است. وقتی باردار بودم قرار گذاشتیم اسمش را محمد صدرا بگذاریم. یک روز آقای نسیمی از سر کار آمد و گفت در مورد اسم بچه یک صحبتی با شما داشتم. به نظرم اسم حسین یه چیز دیگر است. اگه قبول کنید اسم بچه را «محمدحسین» بگذاریم. من هم باکمال میل قبول کردم. چهار فرزند به نام‌های فاطمه، زهرا، ریحانه و محمدحسین نسیمی از شهید به یادگار مانده است.

از خصوصیات اخلاقی شهید به چه مواردی می‌توانید اشاره داشته باشید؟

شهید عزیز هر شب نماز شب می‌خواند. چفیه‌ای داشت که متبرک به حرم امام حسین(ع) بود و هنگام نماز شب آن را بر شانه‌هایشان می‌انداخت. شب‌های جمعه، در حیاط خانه به امام حسین(ع) سلام می‌داد و ثوابش را به روح اموات هدیه می‌کرد.

ایشان به پرهیز از اسراف بسیار اهمیت می‌داد؛ به گونه‌ای که وقتی پسرم را حمام می‌برد، آب باقی‌مانده در وان را دور نمی‌ریخت و با آن حیاط را می‌شست. همچنین هر سال سه ماه رجب، شعبان و رمضان را روزه می‌گرفت و هرگز راضی نمی‌شد حتی یک روز از این ایام را ترک کند.

جالب اینکه ایشان در بهشت زهرا(س)، شهیدی را پیدا کرد که همنام خودشان بود. هرگاه به زیارت قبور شهدا می‌رفتیم، علاوه بر مزار دیگران، حتماً سر مزار آن شهید می‌رفت و از ایشان می‌خواست که شهادت را نصیبش کند؛ دعایی که خدا را شکر به اجابت رسید.



تجلیل از خانواده شهید نسیمی

چه خاطراتی از ایشان در ذهن تان ماندگار شده است؟

در زندگی مشترک، بارها شاهد دست‌ودلبازی ایشان بودم. اوایل تابستان بود و برای خرید میوه به مغازه رفته بودیم. دیدیم پسر بچه‌ای با مادرش چندین بار به مغازه می‌آیند و دست‌خالی برمی‌گردند. وقتی بیرون آمدند، آقای نسیمی جلو رفت و از او پرسید: «عمو جان! چه چیزی نیاز داری؟» متوجه شدیم که کودک هوس گیلاس کرده اما مادرش توان مالی خرید آن را ندارد. آقای نسیمی بی‌درنگ دست پسربچه را گرفت، به مغازه برد و چند کیلو میوه برایشان خرید. سپس با محبت دست بر سر کودک کشید و با لبخند خداحافظی کردیم.

خاطره دیگر اینکه، یک روز در تعطیلات آخر هفته که با ماشین شخصی بیرون رفته بودیم، خانم مسنی از ما خواست که او را تا خانه‌اش برسانیم. شهید با خوشرویی پذیرفت. با اینکه مسیر آن خانم با مقصد ما یکی نبود، همسرم ایشان را تا در منزل رساند. وقتی خانم مسن می‌خواست پیاده شود، پرسید کرایه‌اش چقدر می‌شود؟ شهید در جواب گفت: «فقط یک صلوات برای سلامتی امام زمان(عج) بفرستید.» شهید همیشه به من و بچه‌ها تأکید داشت: «هر کار خیری که انجام می‌دهید، ثوابش را به نیت سلامتی آقا امام زمان (عج) هدیه کنید» و معتقد بود کمک به مردم، عین عبادت است.

یکی از تأثیرگذارترین خاطرات من، مربوط به پیاده‌روی اربعین سال گذشته است. در میانه مسیر، کفش من خراب شد و دیگر قابل استفاده نبود. شهید هرچه شد، کفش‌فروشی پیدا نکرد. ناگهان دیدم همسرم کفش‌های خودش را از پا درآورد و به من گفت: «این‌ها را بپوش و ادامه بده.» هرچه اصرار کردم که قبول نکنم، فایده‌ای نداشت. مجبور شدم بپوشم. ایشان بقیه مسیر را در آن هوای گرم‌وسوزان با پای پیاده طی کرد؛ آسفالت داغ کف پایش را آزار می‌داد، تا اینکه تکه کارتنی در گوشه خیابان پیدا کرد. آن را با نخ به کف پای خود بست و با همان وضعیت به راهش ادامه داد تا بالاخره به مغازه‌ای رسیدیم و توانست برای من کفش تهیه کند. ان‌شاءالله که بتوانیم از این پس، رهرو راستین راه این شهید بزرگوار باشیم.

ایشان در سبک زندگی شان چه مسائلی را رعایت می‌کردند؟

شهید نسیمی تراشکار بود و در زمینه بسته‌بندی شیرآلات هم فعالیت می‌کرد. بارها پیش می‌آمد که در کار به ایشان کمک می‌کردم و می‌دیدم هرگاه پیچ بسیارریزی را پیدا می‌کرد، سریع آن را کنار می‌گذاشت و می‌گفت: «این حق‌الناس است و باید حتماً به دست مشتری برسانم.» حتی یک بار دیدم سنگی را که از نان سنگک خانه در جیبش مانده بود، با خودش به مغازه برد تا به نانوا بازگرداند. عادت داشت مال مردم، حتی بسیار ناچیز، را به صاحبش برگرداند. شهید سعی می‌کرد در زندگی «امام‌زمانی» رفتار کند. همیشه بر انجام واجبات و ترک محرمات تأکید داشت و به من و دختران‌مان می‌گفت: «به خانم‌های بی‌حجاب تذکر بدهید؛ شاید به واسطه شما به خودشان بیایند.» گاهی اوقات که با موتور بیرون می‌رفتیم، از من می‌پرسید: «شما پیش‌قدم می‌شوید یا خودم به این خانم‌ها تذکر بدهم؟» ایشان بدون ذره‌ای تردید، با احترام به خانم‌ها می‌گفت: «خانم! روسریتان افتاده است» و در بسیاری از مواقع، همین تذکر دلسوزانه باعث می‌شد که آنها حجاب خود را رعایت کنند.

شهید به فرزندان‌مان نیز توصیه می‌کرد: «اگر از دست کسی ناراحت شدید، در آشتی کردن بزرگ‌منشی به خرج دهید و پیش‌قدم شوید؛ مطمئن باشید طرف مقابل از کرده خود پشیمان خواهد شد.» حجاب برای شهید خط قرمز بود و به بچه‌ها و اقوام نیز تأکید می‌کرد که به پدرومادر خود احترام بگذارند، چراکه معتقد بود هر کس به والدینش احترام بگذارد، عاقبت‌بخیر و حاجت‌روا می‌شود. خودش همیشه دست و پای پدر و مادرش را می‌بوسید و تا جای ممکن در خدمت آنها بود. همچنین آقا محمد در زندگی به شدت مراقب اسراف بود. همیشه می‌گفت: «غذا به اندازه درست کنید.» و حتی معتقد بود: «اگر یک دانه برنج از طریق سوراخ سینک وارد چاه شود، گناه دارد.» شهید اصلاً دوست نداشت نان که قوت غالب مردم است دور ریخته شود. ما حتی نان خشک‌ها را هم جدا می‌کردیم و نظرشان این بود: «نان خشک نباید در کنار زباله‌های دیگر قرار بگیرد.» ایشان به مسئله خمس نیز بسیار دقیق بود و هر سال در سررسید سال خمسی‌شان، حق‌الناس را ادا می‌کرد.

در کارهای جهادی و خیر هم شرکت داشتند؟

شهید در کارهای خیر، به‌ویژه کمک به هیئت‌ها بسیار فعال بود؛ از کمک‌های نقدی گرفته تا تأمین شیرآلات، هر جا نیاز بود پیش‌قدم می‌شد. برای مثال، شیر آب مسجدِ نزدیک مغازه‌شان در مسگرآباد را طوری تعمیر کرده بود که در زمستان مشکل سرد و گرم نشدن نداشته باشد و مردم موقع وضو گرفتن اذیت نشوند.

زمانی که پسر برادرشان بنر شهادت ایشان را بالای در مغازه نصب کرد، خانم‌ها و آقایان مسنی با گریه‌وزاری آمدند و گفتند: «شهید محمد نسیمی همیشه به ما کمک مالی می‌کرد.» پس از شهادت، من که همسرشان بودم تازه متوجه شدم ایشان چقدر در گره‌گشایی از کار محرومان بی‌سروصدا فعال بوده. خاطرم است سال‌های قبل، یکی از اقوام در شهرستان دچار مشکلات کبدی شدیدی شده بود. وقتی آقای نسیمی خبر را شنید، اصرار کرد که حتماً به تهران بیایند تا شخصاً پیگیر درمان‌شان شود. ولی حال بیمار اجازه سفر نداد و داروها هم به راحتی پیدا نمی‌شد، ایشان شخصاً به ترمینال رفت، نسخه را گرفت و به داروخانه ۱۳ آبان مراجعه کرد تا داروها را تهیه و برایشان ارسال کند. همسرم عاشق خدمت به مردم بود و در این مسیر، همیشه پیش‌قدم بود.



> شهید به جای یک جوان بسیجی ۲۴ ساله در شیفت ایست و بازرسی می‌ایستند و این جوان بسیجی با آقای نسیمی تماس می‌گیرند که من دو ساعت کار دارم اگر شما بتوانید تا حدود ساعت ۱۲ ظهر جای من بایستید، می‌توانم خودم را برسانم. همسرم می‌رود و در حمله به ایست و بازرسی شهید می‌شود

نحوه شهادت محمد نسیمی چطور رقم خورد؟

یک روز قبل از شهادت‌شان به صورت تلفنی از من اجازه گرفت که ایست بازرسی باشد من اجازه ندادم ولی ایشان گفت: «شما باید راضی باشید اگه راضی نباشید شهید بشوم انگار کاری نکردم. اگر امام زمان (عج) بیایند و به شما بگویند اجازه بدهید همسرتان به کمکم بیاید، چی می‌گویید؟» با گفتن این حرف من دیگر راضی شدم و حرفی روی حرف ایشان نتوانستم به زبان بیاورم و گفتم: «بروید در پناه خدا» البته آقای نسیمی بعد از جنگ ۱۲ روزه عضو بسیج مسجد محمدیه واقع در خیابان آبشارشده بود و در ایست بازرسی چهار راه آبسردار در تاریخ ۲۶ اسفندماه ۱۴۰۴ به دست صهیونیست‌ها به شهادت رسید.

در آخرین مکالمات‌تان چه حرف هایی بین شما ردوبدل شد؟

قبل از شهادت‌شان صبح ۲۶ اسفند ماه ۱۴۰۴ ساعت ۹ من تلفنی با ایشان صحبت کردم و به من گفتند از طرف بسیج به من زنگ زدند که بچه‌های شیفت خسته هستند و شما الان هم می‌توانید به ایست بازرسی بیایید. گویا شهید به جای یک جوان بسیجی ۲۴ ساله می‌ایستند و این جوان بسیجی با آقای نسیمی تماس می‌گیرند که من دو ساعت کار دارم اگر شما بتوانید تا حدود ساعت ۱۲ ظهر جای من بایستید، می‌توانم خودم را برسانم. متأسفانه ساعت ۱۱:۳۰ صبح آن محل شناسایی می‌شود و همسر من با حمله دشمن به ایست و بازرسی خیابان مجاهدین اسلام به شهادت می‌رسد.

شما چگونه متوجه شهادت همسرتان شدید؟

آن موقع ما در یکی از شهرستان‌های شیراز به نام داراب که (وطن زادگاه خودم و وطن اجدادی شهید است) در منزل پدرم بودیم. یک آقایی با یک لرزش صدایی که داشت به من زنگ زدند و گفتند شما همسر آقای نسیمی هستید؟ من در جواب ایشان گفتم: «بله» آن فرد از پشت تلفن گفتند: «کیف و مدارک آقای نسیمی در مسجد جا مانده است تشریف بیاورید و تحویل بگیرید.»

با حالت ملتمسانه از ایشان خواستم بهم بگویند مگر چه خبری شده است؟ گفتند: «حاج خانم چیزی نشده» و قطع کردند و به پدرم دوباره زنگ زدند و موضوع شهادت همسرم را به پدرم گفتند. اینطور شد که من متوجه شهادت همسرم شدم.

همانطوری که قبلاً خدمت‌تان گفتم همسرعزیزم همان روز شهادت حول و حوش ساعت ۹ صبح به من زنگ زده بود و کلی با هم صحبت کردیم و خندیدیم.

ایشان به من گفتند: «بچه‌های شیفت شب خسته هستند و از من خواستند الان برم ایست و بازرسی و لباس بپوشم. راضی هستید؟» من هم گفتم بروید دست خدا همراهتان باشد و مواظب خودتان باشید. قول بدهید با بچه‌ها به شهرستان بیایید.

(دخترهایم به خاطر کارشان تهران مانده بودند). آخرین حرف شهید در جواب من این بود که: «باشد اجازه دهید یک ذره دیگه به وطنم خدمت کنم، بعد به شهرستان می‌آیم.» ساعت حول و حوش ۱۲ ظهر همان روز ۲۶ اسفندماه ۱۴۰۴ خبر شهادت ایشان را به من دادند.

به عنوان همسر شهید چه پیامی به مردم برای دفاع از کشورمان دارید؟

بنده به عنوان همسر شهید محمد نسیمی به ملت ایران به خاطر حضور پر رنگ‌شان در میادین کشور افتخار می‌کنم. تکلیف امروز ما مقاومت است تا آخرین نفس ایستاده‌ایم و اجازه نمی‌دهیم احدی به کشورمان نزدیک شود. همانطور که مردم توانستند ۲۰۰ و خرده‌ای شب خیابان‌های میهن عزیزمان را به تسخیر خود در بیاورند یعنی اینکه ما همیشه پیروزیم و همین حضور پیوسته و حماسی مردم دلیل شکست طرح‌های تفرقه افکنانه است. باید بگویم که تاریخ هم نام این ملت را با هم همبستگی و ایستادگی به یاد خواهد سپرد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۷۱۶

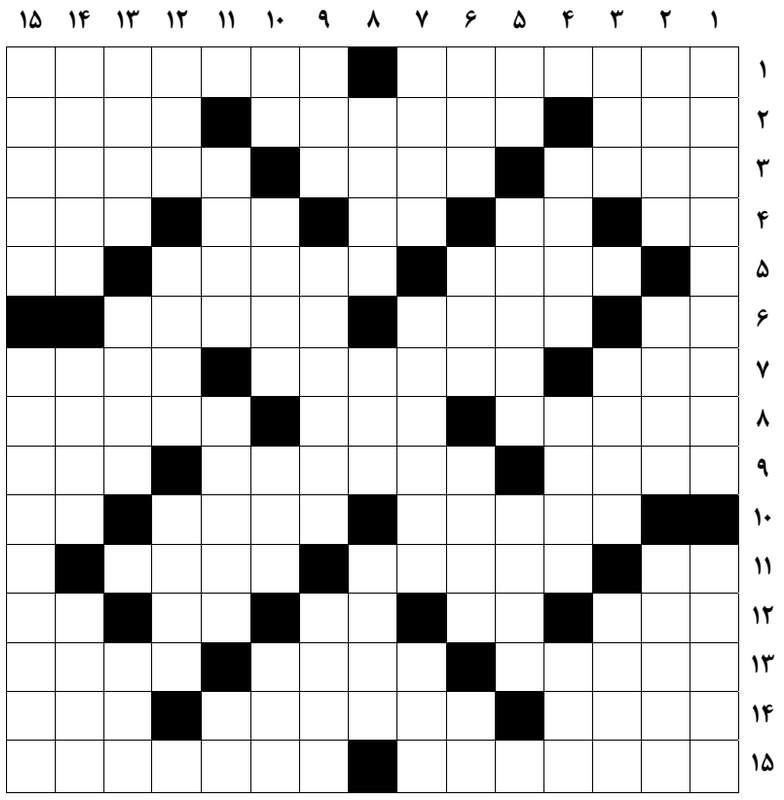

از راست به چپ

■ ۱- نخستین دوره از دوران اول زمین‌شناسی- معامله نقد ■ ۲- شیمی کربن- دوره اول سربازی- نوعی خوراک شبیه تاس کباب ■ ۳- ناموس‌پرستی- از اصول دین- منشی ■ ۴- متضاد مدح- بوی رطوبت- درجه کوتاهی و بلندی صدا- صد مترمربع- نویسنده فرانسوی دور دنیا در هشتاد روز ■ ۵- تیر دروازه- نام بخش دوم از پنج کتاب بخش گات‌ها- مادر لر ■ ۶- ظرف سفالی بزرگ- رخسار- آماده شدن و صف کشیدن سپاه ■ ۷- فرو بردن غذا- کشور نوشابه- در جنگل فراوان است ■ ۸- دور چیزی را فرا گرفتن- باغ شیراز- آزادی ■ ۹- پشت سر هم- غوغا؛ معرکه- میوه درخت ■ ۱۰- خوش‌منظره و باصفا- اسمی دخترانه از یک گل- گشوده ■ ۱۱- به سیگار می‌زنند- زیرکی- گلبانگ نماز ■ ۱۲- پرنده سعادت- توانایی درک و تشخیص- خرس آسمانی- رود فرانسوی- اسب تبریزی ■ ۱۳- مستلزم؛ مقتضی- غذای مجردی- از شهرهای اوکراین ■ ۱۴- سرمربی اسبق آرسنال- برعکس- جهش ■ ۱۵- بی‌چیز و تهیدست- کتاب گونتر گراس، نویسنده نوبل برده آلمانی

از بالا به پایین

■ ۱- نخستین روزنامه ایران که به همت میرزاصالح شیرازی منتشر شد- آخرین سلسله پادشاهی حاکم در ایران ■ ۲- دردناک- کافر- پرانتز ■ ۳- سید و آقا- درآمد و سود- از نواحی شمال تهران ■ ۴- ورزش راجر فدرر- مصغر طفل- کارزار ■ ۵- علامت مفعول- محل جلوس سلطان- باجه بلیت‌فروشی ■ ۶- کشور صنعا- حالت بیهوشی- امام محمد باقر(ع) همزمان با این خلیفه عباسی زندگی می‌کردند- شبکه و سایت ■ ۷- دفعه و مرتبه- میوه مناطق گرمسیری- صد و یازده ■ ۸- بیماری پوستی که عامل ویروس آبله مرغان است- ساز کلیسا- شهر تاریخی سوریه ■ ۹- صحرا- خوشحال- درخت جنگل‌های زاگرس ■ ۱۰- آخرین نت- آتش ایرانیان باستان- مراد ناتمام- جزیره دوگانه ■ ۱۱- دعای خیر- عابر- دانه خوشبو ■ ۱۲- جواب مثبت- چشم- خبرگزاری سوریه ■ ۱۳- دوا- می- ظرف پول کاسب‌ها ■ ۱۴- برادر شغال- مشکین‌شهر سابق- صدمه ■ ۱۵- قدرتمند- از ورزش‌هایی که در اسلام بر آموزش آن تاکید شده است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱						
		۸	۲	۱				۹
۳			۹					۷
	۲			۷		۴		۸
	۶			۸		۲		
	۹							
۲				۹	۴		۷	
۷						۳	۴	
					۳			

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۷۱۵

